

چون همسران و اهل‌بیت امام حسین(ع) از شام بازگشتند و به عراق رسیدند، به راهنما گفتند: ما را از راه کربلا ببر . به قتلگاه شهیدان رسیدند... در این هنگام زنان اهل آن وادی گرد ایشان جمع شدند و چند روز عزاداری کردند.

(بحارالأنوار، ج ۴۰، ص ۱۴۶)

اربعین خون



عرب آنها را گرفت و گفت: «خداوند خود بهتر می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد» و با کمال مسرت و خوشحالی حضور امام را ترک کرد.(سیمای امام حسین(ع)، ج ۱، ص ۹۴)

هدایت و ارشاد

«نافع بن ارقم»، رهبر خوارج بود. وقتی که نافع به حضور حسین(ع) شرفیاب گردید، عرض کرد: «خداى را براى من توصیف کن» امام فرمود: «خداى را با چشم نمى‌توان دید و با خلقت نمى‌توان ستجید و به همه‌کس نزدیک است، ولی جسم نیست. نزدیکی او جسمانی نیست تا او را لمس کند، کسی در مقامی بالا و شامخ قرار دارد، ولی از کسی دور نیست، یکی می‌باشد او را بس. تجزیه‌پذیر نیست. آیات او، شناسنده‌ی اویند. بزرگ است و از هر عیب و نقص میزا و پیراسته». نافع به شدت تحت تأثیر سخنان عمیق امام قرار گرفت و گریست و گفت: «ای حسین، چه خوب و زیبا سخن گفتی!» امام فرمود: «شنیده‌ام که تو مرا و پدرم را و برادرم را کافر می‌خوانی؟!» نافع گفت: «همین‌طور است، ولی اکنون شما را پیشوایان اسلام و ستارگان دین می‌دانم». (فرهنگ جامع سخنان امام حسین، ص ۵۹۸)

پای‌بندی به عهد و پیمان

امام حسین(ع) در صلح امام حسن(ع) با معاویه پیمان بست که قیام نکند، با آنکه معاویه به شرایط صلح عمل نکرد و بر خلاف آن رفتار نمود، اما امام راضی نشد پیمان خویش را بشکند، لذا در پیمان با معاویه پایدار بود تا اینکه معاویه مُرد. وقتی امام حسن(ع) به شهادت رسید، مردم کوفه و شیعیان علی(ع) از اطراف نامه نوشتند که حاضرند معاویه را خلع کرده و با حسین(ع) بیعت کنند، ولی امام(ع) قبول نکردند و در پاسخ آنها نوشتند: «میان من و معاویه عهدی است که وجدان من اجازه نمی‌دهد، آن را نقض کنم بنابراین تا معاویه زنده است، من بر عهد خویش پایدارم و چون او درگذرد، دوباره تصمیم خود را اعلان خواهم کرد». (تاریخ زندگانی امام حسین(ع) ج ۱، ص ۱۰۵)

در کوچه باغ خاطره ای جاده‌های پر فراز و نشیبی، زیر پای کاروان رام شوید و ای مَرکَب‌های چمند و چموش، راهوار گردید که کاروان به کربلا بازگشته است! بگذارید که غبار خستگی با اشک چشمان حسرت‌زده دیدار گشته شود. کاروان به زیارت آمده است و برای شکوفه‌های زخم سوغات اشک آورده است. یک اربعین است که از گستاخی شمشیرها و نیزه‌ها می‌گذرد. یک اربعین از لگدکوب شدن شکوفه‌های زخم، زیر سم اسبان ستم می‌گذرد. یک اربعین از مهملانی آتش و دود در خیمه‌های دشت بی‌کسی می‌گذرد، و اکنون کاروان به زیارت آمده است؛ با سینه‌ای

داغدار و چشمانی اشک‌بار. سلام بر تو ای مهبط بدن‌های بی‌سر. سلام بر تو ای سرزمین اندوهها. سلام!

ای نخستین زائران شهدای صحرائ رنج و بلا! ای اقصایان محبت و دل‌دادگی به حضرت عشق! ای داغداران فاجعه روز دهم که هم اینک به مزار شهدای ایتار و پایمردی رسیده‌اید، سلام ما را نیز به بدن‌های بی‌سر شهیدان دشت کربلا برسانید.

گلبرگی از آفتاب

نشانه‌ی مؤمن

امام عسکری(ع) فرمودند: عَلَمَاتُ الْمُؤْمِنِ حَمْسٌ... و زيارَةُ الْأَرْبَعِينَ... مؤمن پنج نشانه دارد که یکی از آنها زیارت روز اربعین است.(تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۵۲)

گریه‌ی آسمان

امام صادق(ع) فرمودند: بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَی الْحُسَیْنِ(ع) اَرْبَعِينَ یَوْمًا بِالْذَّمِّ؛ آسمان چهل روز بر حسین(ع) خون گریه کرد.(مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۱۲)

نخستین زیارت

عَطِیَّةُ الْوُفَیِّ: ... فَخَرٌ [جابر] عَلَی الْقَبْرِ مَعْشَبًا عَلَیْهِ فَرَسَتْ عَلَیْهِ شَبِیْنَا مِنَ الْمَاءِ فَأَفَاقَ نُمُّ قَالٌ بِأَ حُسَیْنِ(ع) - فَلَائِمًا - نُمُّ قَالٌ: أَحَبِّیْبٌ لَا یَجِیْبُ حَبِیْبَهُ نُمُّ قَالٌ أَتَى لَكُ بِالْجَوَابِ... و فَرَّقَ بَیْنَ بَدَنِکَ و رَأْسِکَ: ... جابر به حالت غش روی مزار [امام حسین(ع)] افتاد؛ به صورتش آب پاشیدم؛ به هوش آمد. آن گاه سه بار گفت: «یا حسین!» سپس گفت: «آیا دوست جواب دوستش را نمی‌دهد؟» آن گاه گفت: «چگونه می‌توانی جواب دهی در حالی که بین بدن و سرت فاصله افتاد است؟» (بحارالأنوار، ج ۶۸، ص ۶۸۰)

فضیلت زیارت سیدالشهدا(ع)

امام باقر(ع) فرمودند: لَوْ یَلَمُّ النَّاسُ مَا فِی زِیَارَةِ قَبْرِ الْحُسَیْنِ(ع) مِنَ الْفَضْلِ لَمَاتُوا شَوْقًا؛ اگر مردم می‌دانستند در زیارت مزار امام حسین(ع) چه فضیلتی است از شوق آن می‌مردند.(بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۸)

پاداش اخروی زیارت

امام صادق(ع) فرمودند: مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَکُونَ عَلَی مَوَئِدِ الثُّورِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَلَیْکُنْ مِنْ رُؤَاةِ الْحُسَیْنِ بِنِ عَلَن(ع)؛ هر کس دوست دارد روز قیامت، بر سر سفره‌های نور بنشیند، باید از زائران امام حسین(ع) باشد.



جان بر لبان میسر برکشند

توفیق جگران به نیروز برکشند

رهنمود

اهمیت اربعین در آن است که در این روز با تدبیر الهی خاندان پیامبر(ص)، نهضت حسینی برای همیشه جاودانه شد.

مقام معظم رهبری

مجلس عزای حسین(ع)، مجلسی است که باید منشأ معرفت باشد.

مقام معظم رهبری

درسی که اربعین به ما می‌دهد این است که باید یاد حقیقت و خاطره‌ی شهادت را در مقابل طوفان تبلیغات دشمن زنده نگه داشت.

مقام معظم رهبری

عطر یادها

اربعین حسینی(ع) روز چهلم شهادت امام حسین(ع) و یاران باوفای اوست. هنگامی که بدن شهیدان کربلا به خاک سپرده شد، «جابر بن عبدالله انصاری» از صحابه‌ی پیامبر(ص) که در دوران کهولت سن به سر می‌برد و نابینا شده بود به همراه یکی از دوستانش به نام «عطیة» عوفی» که از بزرگان کوفه بود به زیارت مزار حضرت سیدالشهدا(ع) در کربلا آمد. او ابتدا در آب فراب غسل زیارت کرد و بدن خود را معطر نمود. سپس با پای برهنه و حالت زاری و مراجع و محاکم قضایی یا مراجع تقلید، تعویض اموال و املاک وقفی به موارد بهتر و یا به مواردی که ارزش مساوی داشته باشند اشکال ندارد. اموال و املاک جدید نیز همچنان وقف هستند و در راستای همان اهداف و مقاصد اموال و دارایی‌های پیشین استفاده می‌شود. بنابراین، دوام و استمرار وقف به این معناست که اموال و یا املاک وقفی نباید کاهش یا تقلیل یابد.

به دلیل لزوم همین ویژگی وقف است که برخی از فقها وقف را فقط در مورد املاک و مستغلات که حالت بقا و استمرار دارند صحیح دانسته‌اند. عده‌ای از فقها نیز برخی کالاهای بادوام را که منافع و عواید بلندمدت دارند به منزله‌ی املاک و مستغلات گرفته‌اند. بنابراین، کتاب، وسایل و ابزار، احشام و پول را نیز می‌توان وقف کرد.

کوچه‌های آسمان

خورشید از لای نخل‌ها، سَرَك می‌کشید. «صافی»، شاخه‌های خشک آنها را بریده بود. او نخل‌ها را خیلی دوست داشت. گاهی وقت‌ها که تنها می‌شد با آنها حرف می‌زد. آنها دوستان خوبی برای هم بودند. او تمام روز را در نخلستان می‌گذراند. صافی در مدینه کسی را نمی‌شناخت ولی از این ماجرا، ناراحت نبود. چون او غلام امام حسین(ع)، بود و در نخلستان امام، کار می‌کرد. صافی هیچ غمی نداشت که به خاطر آن غمگین شود. گاهی امام حسین(ع) به او سر می‌زد و او را از تنهایی بیرون می‌آورد. وقتی امام نزد او می‌آمد، صافی نخل‌ها را فراموش می‌کرد. زیرا امام، مهربا ن‌ترین کسی بود که صافی می‌شناخت.

صافی از جایش برخاست. بیلبش را برداشت و مسیر آب را عوض کرد. نور آفتاب چشم او را زد. ظهر شده بود. بیلبش را در زمین فرو کرد. نگاهی به اطراف انداخت. سایه‌ی نخلی را انتخاب کرد. زیر آن رفت و سفره‌اش را پهن کرد تا ناهار بخورد.

او دوست داشت هر بار سفره‌اش را زیر یکی از نخل‌ها بیندازد. ناهارش یک قرص نان تازه و یک ظرف آب و چند دانه خرما بود. او این غذا را دوست داشت. این غذای عمیشگی مولايش حسین(ع) بود.

بسم الله گفت. خواست لقمه‌ی اول را بخورد که سگی جلوش آمد. آن سگ هم گرسنه بود و دمش را تکان می‌داد. شاید داشت به صافی التماس می‌کرد که به او غذا بدهد. صافی خندید

را زیارت نمود.(بشاره المصطفی لشعبه المرتضی، ص ۷۴) در مورد نخستین اربعین حضرت سیدالشهدا(ع) توانستند بر مزار ایشان حاضر شوند یا خیر. دسته‌ای از مورخین شیعه بر این باورند که آنان در اربعین اول موفق بدان نشده‌اند زیرا چنین فرصتی نیافتند و در شام به سر

می‌بردند. دسته‌ای دیگر معتقدند که آنها موفق به زیارت در اربعین اول شده‌اند. دلیل ایشان این است که با احتساب خروج ایشان در روز یازدهم از کربلا و ورود ایشان به شهر شام در روز اول صفر، جمعاً ۱۸ روز در راه بوده‌اند. بنابراین اگر ایشان توانسته باشند این مسیر را با تمامی مشقات اعم از گردانیده شدن در شهرهای بین راه و خستگی و گرسنگی، ۱۸ روزه طی کنند،

و به طور یقین این مسیر را می‌توانستند در همین مدت، یعنی از سوم صفر تا ۲۰ صفر (اربعین) طی نمایند و حال این که در برگشت انگیزه‌ی بیشتری برای رسیدن به مقصد وجود داشته و از مشقات پیش گفته هم خبری نبوده است. در هر حال بحث در این باره همچنان بی‌نتیجه مانده و هر یک از این دو دسته بر دلایل خود پای می‌فشارند.

تنها بخورم».

امام لبخند شیرینی زد و با مهربانی گفت: «ای صافی! من تو را در راه خدا آزاد می‌کنم. همه‌ی این نخل‌ها را هم به تو می‌بخشم».

امام هم می‌دانسته که او چقدر نخل‌ها را دوست دارد. صافی از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید. دست امام را بوسید و تشکر کرد. او با خوشحالی به سمت به سوی نخل‌ها دوید. آنها را در آغوش می‌گرفت و شادی می‌کرد. حالا به خاطر مهربانی امام حسین(ع) او می‌توانست همیشه با نخل‌ها باشد.(تحفه الواعظین، ج ۳، ص ۲۱۱)

در محضر نور

بخشنده‌ترین مردم

عرب بیابان‌نشین به مدینه وارد شد و از سخی‌ترین مرد شهر پرسش کرد. همگی حسین(ع) را به او معرفی کردند. مرد فقیر به جست و جوی حسین(ع) حرکت کرد و سرانجام او را در مسجد مشغول نماز یافت. مرد فقیر گفت: «آن کس که به تو امید داشته باشد ناامید نمی‌شود». نماز امام به پایان رسید، برخاست و به همراه فقیر به خانه رفت. و آنچه در خانه داشت – که بالغ بر چهار هزار دینار بود – در پارچه‌ای پیچید به مرد فقیر داد و از کم بودن عطایش اظهار پوزش نمود. مرد عرب نگاهی به سکه‌ها کرد. حیرت زده شده بود. شاید با خود می‌گفت: این چه شخصیتی است که این همه به من بخشیده و چنین اظهار عذر و پوزش می‌کند؛ در حالی که

نمی‌دانست، کسی که اکنون در خانه‌ی اوست، در امان علی و فاطمه(ع)؛ آن اسوه‌های بذل و بخشش پرورش یافته است. خانواده‌ی که افطاری خویش را به مسکین و یتیم و اسیر داده و از جانب خداوند به بزرگی یاد شده‌اند: «و یُعَلِّمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حَبِیْهِ مَسْکِیْنَا و یتیمَا و اسیرا».

مرد فقیر به شدت می‌گریست و می‌گفت: «چگونه این دست بخشنده زیر خاک برود».(منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۲۱)

خانه‌ی آخرت

خانه‌ی بسیار مجلّی برای خود ساخته بود. بعد از پایان ساخت خانه، نزد امام حسین(ع) رفت و عرض کرد: «خانه‌ای ساخته‌ام و اکنون دوست دارم شما وارد آن خانه شوید و برایم دعا کنید». امام باز پرسید: «اگر نبود؟» عرب گفت: «توروی که با بذل و بخشش همراه باشد» امام دوباره پرسید: «اگر نبود؟» عرب گفت: «فقری که با اسقامت همراه باشد».

امام باز پرسید: «اگر آن هم نبود؟» مرد گفت: «آن وقت آذرخشی از آسمان بیاید و وی را خاکستر کند». در این هنگام لبخندی بر لبان مبارک امام نقش بست و با کمال مهربانی، و به آبادانی خانه‌ی دیگری که فانی است، پرداخت. تو با این کار گره خود را نزد مردم عزیز و بزرگ داشته‌ای تا آنان به بزرگی تو را نگاه کنند، اما بدان در نزد اهل آسمان، بَسْتُ و کوچک

شمرده می‌شوی و تو را دشمن می‌دارند». (سیره‌ی امام حسین(ع)، ج ۳، ص ۶۹)

عبادت مریض

«اسامه بن زید»، برای خود مقامی عالی قابل بود، زیرا خود را کسی می‌شمارد که پیامبر اسلام(ص) در آغاز جوانی او، وی را بر اصحابی چون ابوبکر و عمر و عثمان فرمانده قرار داده بود. اسامه، شناختی از حسین(ع) نداشت و خود را با او برابر و یکسان می‌دید. در حالی که هیچ جای سنجش و مقایسه نبود.

به حسین(ع) خبر دادند که اسامه بیمار شده است. امام به عبادتش رفت و از حالش پرسید. اسامه در عین ناراحتی جسمی، اظهار نگرانی کرد و گفت: «شصت هزار درهم قرض دارم و می‌ترسم که بمیرم و قرض بماند و ادا نگردد». امامفرمود: «ادای قرض تو با من، پیش از آنکه تو را مرگ فرا گیرد قرض تو را خواهم داد».(بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹)

نیکی به مقدار معرفت

مرد مستمنذی از اعراب به نزد امام حسین(ع) شرفیاب شد و گفت: «ای پسر پیامبر! هزار دینار قرض دارم که قدرت پرداخت آن را ندارم، با خود گفتم، مشکل خویش را با مرد کریمی در میان بگذارم و سرانجام به این نتیجه رسیدم که جز اهل بیت(ع) کسی مشکل مرا حل نمی‌کند و اینک خواهان کمک و عنایت شما هستم».

امام او را اهل دانش و معرفت یافت؛ لذا بدو گفت: «از رسول خدا(ص) شنیدم که نیکی و احسان به هر کس باید به قدر معرفت وی باشد. اکنون سه پرسش از تو می‌کنم، اگر به هر سه پاسخ دهی، این کیسه‌ی زر را به تو می‌بخشم. اگر به دو تا از آنها پاسخ گویی، دو سوم آن را و اگر به یکی را جواب دهی یک سومش را به تو عطا می‌کنم». مرد عرب گفت: «هر چه می‌خواهی بپرس. اگر دانستم پاسخ می‌گویم و اگر نه، در محضر شما بهره خواهم برد».

امام پرسید: «بهترین کارها چیست؟» مرد عرب گفت: «ایمان به خدای یگانه». امام سوال کرد: «چه چیزی انسان را از هلاکت نجات می‌دهد؟» مرد عرب گفت: «اعتماد بر خدا» امام پرسید: «بویور انسان چیست؟» مرد عرب گفت: «دانشی که با بردباری همراه باشد». امام حسین(ع) گفت: «اگر نبود؟» عرب گفت: «توروی که با بذل و بخشش همراه باشد» امام دوباره پرسید: «اگر نبود؟» عرب گفت: «فقری که با اسقامت همراه باشد».

امام باز پرسید: «اگر آن هم نبود؟» مرد گفت: «آن وقت آذرخشی از آسمان بیاید و وی را خاکستر کند». در این هنگام لبخندی بر لبان مبارک امام نقش بست و با کمال مهربانی، و به آبادانی خانه‌ی دیگری که فانی است، پرداخت. تو با این کار گره خود را نزد مردم عزیز و بزرگ داشته‌ای تا آنان به بزرگی تو را نگاه کنند، اما بدان در نزد اهل آسمان، بَسْتُ و کوچک

